



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه: ۱۷

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۹/۰۴

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: بررسی ماهیت سهام

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله المطهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين

خلاصه جلسه قبل: بحث در بررسی ماهیت سهام قرار دارد که از باب مقدمه برای احکام سهام از قبیل خرید و فروش، قرض و امثال آن مطرح شده است.

### بررسی وجوه مطرح شده در مورد ماهیت سهام

در مورد ماهیت سهام وجوه و احتمالاتی مطرح شده است که برخی از آنها در مباحث پیشین مورد بررسی قرار گرفته و روشن گردید که این وجوه واقعیت نداشته و چیزی که در خارج صورت می گیرد، این وجوه نیست. این وجوه عبارتند از:

۱- سهامداران مالک خود شخصیت حقوقی هستند.

این احتمال در ضمن دو وجه مورد بررسی قرار گرفته و روشن گردید که هیچ یک از دو وجه صحت و واقعیت ندارد.

۲- سهامداران اموالی را به شخصیت حقوقی قرض داده باشند.

این احتمال نیز خلاف واقع است.

در مورد ماهیت سهام سه احتمال دیگر وجود دارد:

۱- حق بودن سهم نسبت به اموال در اختیار شخص حقوقی

۲- ملک اعتباری بودن سهم که در نزد عقلای حال حاضر دارای مالیت است و از آثار مالیت سهام، ثبوت حق نسبت به اموال شرکت است.

۳- شرکت فقهی به معنای اینکه سهم، مقداری از مال است که فرد در شرکت سهامی داشته و با سایر سهامداران در اموال شرکت شریک است. این نوع شرکت در بین عامه مردم متداول است که شرکت سهامی نیز به این نحو تصویر می شود.

این سه احتمال نیز نیازمند بررسی است که در ادامه مورد بررسی قرار می گیرد.

### الف: شرکت فقهی

در مورد احتمال سوم که شرکت سهامی به معنای شرکت فقهی باشد، به نظر می رسد که این احتمال صحیح نیست؛ چون در مواردی که شرکت سهامی تأسیس می شود، طبق چیزی که در بازار بورس رایج است، اساساً شرکت فقهی که سهامداران شریک در اموال شرکت باشند، در ذهنشان نیست؛ یعنی به عنوان مثال طبق شرکت فقهی در مورد شرکت ایران خودرو، باید سهامداران در تک تک خودروها سهم داشته باشند، در حالی که این مطلب خلاف مرتکز عرفی سهامداران، حقوقدانان و مالکان شرکت ها است.

بنابراین واضح است که شرکت فقهی صحیح نیست، اما تنها چیزی که این وجه را به ذهن می آورد، ماده ۲۴ قانون تجارت است که منشأ شبهه شده است که عده ای شرکت فقهی را تصور کنند. در ماده ۲۴ این گونه آمده است: «سهم قسمتی است از سرمایه شرکت سهامی که مشخص میزان مشارکت و تعهدات و منافع صاحب آن در شرکت سهامی است.»؛ یعنی اگر سرمایه شرکت یک میلیارد باشد، قسمتی از آن سهم سهامدار خواهد بود که ظاهر این تعبیر این است که شرکت فقهی وجود دارد و صرفاً نام آن را شرکت حقوقی قرار داده اند و در حقیقت تفاوتی با سایر شرکت ها ندارد.

البته ذکر این نکته لازم است که صرف شریک بودن سهامدار در سود و زیان به معنای شرکت فقهی نیست؛ چون ممکن است که سهامدار نسبت به اموال شرکت حق داشته یا اینکه مالی داشته باشند که حق آور باشد و موجب مشارکت در سود سرمایه شرکت شده

باشد. این مطلب را کسی منکر نیست، اما صرف سهامدار در سود شرکت که مجمع تصویب می کند، به معنای شرکت فقهی و مالکیت اشخاص نسبت به اموال شرکت نیست، بلکه اموال از آن شرکت سهامی بوده و با توجه خریداری حق یا مال اعتباری از سوی سهامدار، شریک در سود خواهد بود.

قرینه نبودن مشارکت در ضرر برای شرکت فقهی نیز به این جهت است که اگر ضرری متوجه شرکت سهامی شود، سهامدار در تمامی ضرر شریک نیست، بلکه صرفاً به مقداری که پرداخت کرده و سهام خریداری کرده است، مشارکت در ضرر داشته و امر اعتباری او از بین خواهد رفت. به عنوان مثال در صورتی که سرمایه شرکت به مقدار پنج میلیارد تومان بوده و کالای ده میلیاردی خریداری کند و این کالا در دریا غرق شده و تمام سرمایه از بین برود، سهام داران که پنج میلیارد سهام خریداری کرده اند، صرفاً به مقدار سهام خود شریک در ضرر خواهند بود، اما پنج میلیارد دیگر ربطی به سهامداران نخواهد داشت و هیچ کسی اعم از خود سهامداران، حقوقدانان و اهالی بورس سهامداران را بدهکار نمی دانند، بلکه خود شرکت متحمل این ضرر خواهد شد. در حالی که در موارد شرکت فقهی، اگر افرادی شریک بوده و با فرض سرمایه دو میلیاردی، کالای ده میلیاردی خریداری کنند و در بین راه از بین برود، شرکاء باید تمام هزینه های کالای خریداری شده را پرداخت کنند. بنابراین در شرکت فقهی مسؤولیت مطلق وجود دارد، در حالی که یکی از آثار شرکت سهامی مسؤولیت محدود است که خود سهامداران نیز متوجه این نکته هستند.

بنابراین سهامداری مسلماً به معنای مالکیت اموال نیست. مالکیت خود شرکت نیز با قانون تجارت که صریح در عدم ربط سهم به مالکیت خود شرکت است، مخالف است. البته اصل و ریشه تشکیل شرکت های سهامی همان شرکت فقهی بوده است که مبالغ خرد را جمع آوری کرده و با ایجاد سرمایه، شرکت از قبیل هواپیماسازی و کشتی سازی تأسیس کند، اما به مرور زمان تبدیل به یک شخصیت حقوقی شده است که خود آن شخصیت حقوقی مالک اموال شده است که ظهور ماده ۲۴ قانون تجارت در این امر است. در ماده ۱ از بخش یک که مربوط به تعریف و تشکیل شرکت سهامی است، آمده است: «شرکت سهامی شرکتی است که سرمایه آن به سهام تقسیم شده است و مسؤولیت صاحبان سهام محدود به مبلغ اسمی سهام است». یعنی سهامداران بیش از سهام خود مسؤولیت ندارند و لذا در صورتی که مقدار سهام صد هزار تومان باشد، سهامدار بیش از صد هزار تومان مسؤولیت ندارد و در صورتی که شرکت ضرر کند، همین مقدار ضرر به سهامدار وارد می شود و ربطی به سایر اموال او نخواهد داشت. بنابراین ظاهر این ماده ۲۴ و ۱، شرکت سهامداران در اموال شرکت است، اما شرکت فقهی محدود است، در حالی که در شرکت فقهی مسؤولیت محدود نیست.

در ماده ۱۶۰ از قانون تجارت نیز آمده است: «شرکت می تواند سهم جدید را برابر مبلغ اسمی بفروشد یا اینکه مبلغی علاوه بر مبلغ اسمی سهم، به عنوان اضافه ارزش سهم از خریداران دریافت کند. شرکت می تواند عوائد حاصل از ارزش سهام فروخته شده را به اندوخته اضافه کند و یا نقداً در بین صاحبان سهام سابق تقسیم کند و یا در ازای آن سهام جدید به سهام سابق بدهد.» این ماده اساساً با مالکیت اموال سازگار نیست؛ چون تعبیر شده است که شرکت می تواند سهام جدید را در برابر مبلغ اسمی بفروشد، یعنی مثلاً صد هزار تومان را به صد هزار تومان بفروشد و یا اینکه مبلغ اضافه تری دریافت کند که صد هزار تومان سهم داده و صد و پنجاه هزار تومان دریافت کند که مبلغ اضافه را به عنوان اندوخته قرار داده و یا به عنوان سود به دیگران پرداخت می کند. این در حالی است که اگر شرکت در اموال باشد، در صورتی که سهام دار صد و پنجاه هزار تومان پرداخت کرده باشد، باید به مقدار صد و پنجاه هزار تومان شریک در اموال گردد و نباید صرفاً در صد هزار تومان شریک باشد. نکته دیگر استفاده از تعبیر فروش است که در مورد سهام به کار برده می شود، اما در شرکت فقهی اساساً فروش و معامله محقق نمی شود بلکه شرکت رخ می دهد.

نکته دیگر در تفاوت خرید سهام و شرکت فقهی این است که در مورد سهام تغییر قیمت رخ داده و بالا و پایین می رود، در حالی که این تغییر در قیمت سهم هیچ ارتباطی به اموال و دارائی ها شرکت ندارد.

نکات ذکر شده شواهد قطعی است که خرید سهام به معنای شرکت فقهی نیست و لذا این احتمال باطل خواهد بود. بطلان شرکت فقهی مورد اشاره حقوق دانان نیز قرار گرفته است.

## **ب و ج: حق بودن سهام و مالکیت اعتباری نسبت به اموال شرکت سهامی**

بعد از عدم پذیرش شرکت فقهی، دو احتمال دیگر باقی می ماند:

الف: سهام حق محض است.

ب: سهام مالیت و ملکیتی نسبت به یک امر اعتباری است که حق خواهد آورد؛ یعنی در اثر مالکیت حق اعتباری، نسبت به اموال شرکت حق ایجاد می شود.

از بین دو احتمال ذکر شده نیز به نظر می رسد که وجه دوم صحیح است؛ چون مواردی از قبیل حق داشتن سهام دار نسبت به سود، تقسیم سرمایه بعد از انحلال شرکت و داشتن حق برای شرکت در مجمع، به معنای سهام نیست، بلکه با توجه به سهمی که وجود دارد، سهامداران حق دارند که در مجمع شرکت کنند و لازم است که اموال سهامدار در صورت انحلال شرکت به او داده شود. همچنین سهامداران حق دارند که به آنها سود داده شود.

بنابراین به نظر می رسد که احتمال پایانی حقیقت شرکت های سهامی است.

## بررسی احکام مربوط به معاملات سهام به صورت علی المبنا

یکی از مشکلات موجود در بازار سهام تفاوت تصور افراد است که ممکن است فقهاء به یک نحو تصور داشته و حقوقدانان به نحو دیگری تصور داشته باشند و حتی خود کسانی نیز که در بازار سرمایه در حال معامله هستند، تصور دیگری دارند. بنابراین باید علی المبنا احکام معامله شرکت های سهامی مورد بحث واقع شود.

## بررسی حکم خرید و فروش سهام

یکی از مسائل و احکام مهم در باب سهام خرید و فروش و معامله سهام است که صحت یا عدم صحت خرید و فروش باید طبق مبانی شش گانه مورد بررسی قرار گیرد.

در مورد خرید و فروش سهام لازم است که طبق دو مبنا مورد بررسی قرار گیرد:

۱- مشروعیت شخصیت های حقوقی

۲- عدم مشروعیت شخصیت های حقوقی

## بطلان معاملات سهام در صورت مشروع نبودن شخصیت حقوقی

برخی از فقهاء شرکت های سهامی را غیرمشروع دانسته و به همین جهت خرید و فروش سهام را باطل دانسته اند؛ چون با توجه به عدم مشروعیت شرکت سهامی، اینکه سهامداران مالک شرکت، حق یا اموال شرکت باشند و یا اینکه دین باشد، سالبه به انتفاء موضوع خواهند بود. از جمله قائلین به این مطلب می توان به آقای سید کاظم حائری اشاره کرد که در مقاله خود بیان کرده اند که شرکت مشروعیت ندارد و ایشان صرفاً بر اساس اینکه شرکت فقهی باشد، تصحیح کرده اند. بنابراین طبق اینکه شخصیت حقوقی مشروع نباشد و از طرف دیگر شرکت تأسیس شده هم دارای شخصیت حقوقی باشد، کل معاملات سهام دچار اشکال شده و باطل خواهد شد؛ چون در خارج شخصیت حقوقی و امور مربوط به سهام وجود ندارد.

تنها راه بر اساس عدم مشروعیت شخصیت حقوقی شرکت فقهی خواهد بود.

## بررسی حکم خرید و فروش سهام بر اساس مشروعیت شخصیت حقوقی

مبنای عدم مشروعیت شرکت های حقوقی مورد نظر ما قرار ندارد؛ چون در ابتدای بحث و در مباحث مقدماتی مطرح کردیم که شخصیت حقوقی با ادله متعدد قابل اثبات است و لذا لازم است که بحث خرید و فروش سهام بر مبنای مشروعیت شخصیت حقوقی مورد بحث واقع شود.

## الف: خرید و فروش بر اساس دائن بودن سهام دار

یکی از احتمالات مطرح شده این است که سهامداران طلب کار محسوب شوند که طبق این احتمال می توان نام آنها را «دائن» قرار داد.

طبق این احتمال اگر سهامدار اقدام به فروش سهم خود کند، در واقع می خواهد طلب خود را به فروش برساند که داخل در بحث فروش دین به دیگری می شود. فروش دین به دیگری به دو صورت نقد و نسبه صورت می گیرد.

در بحث های پیشین به این مطلب اشاره شده است که در مورد بیع دین به دین به صورت نسیه روایت بر عدم صحت وجود دارد، اما به نظر ما آن روایت دلالتی بر بطلان معامله ندارد که این مباحث مفصلاً در مباحث پیشین مطرح شده است.

اما بیع دین به صورت نقد به سه صورت قابل انجام است:

- ۱- فروش سهام به مقدار مساوی؛ به عنوان مثال فروش سهام که صد هزار تومان است، به صد هزار تومان صورت می گیرد.
  - ۲- فروش سهام به مقدار بیشتر؛ به عنوان مثال فروش سهام که صد هزار تومان است، به صد و پنج هزار تومان صورت می گیرد.
  - ۳- فروش سهام به مقدار کمتر؛ به عنوان مثال فروش سهام که صد هزار تومان است، به هشتاد هزار تومان صورت می گیرد.
- در صورتی که طلب به همان مقدار یا مقدار بیشتر فروخته شود، عموماتی مانند «أحل الله البيع» و «أوفوا بالعقود» شامل شده و مشکلی وجود نخواهد داشت. در اینجا مخصص و دلیل بر خلاف وجود ندارد؛ چون عقد عرفی است و بعد از تحقق معامله، مشتری طلب کار و سهام دار شرکت به مقدار صد هزار تومان خواهد شد.

### بررسی روایات مربوط به بطلان بیع دین به تقیصه

اما در صورتی که سهام و طلب از شرکت به مقدار نقیصه فروخته شود، ظاهر فتاوی فقهاء این است که این فروش مشکلی نخواهد داشت. اما در این زمینه دو روایت وجود دارد که مشکل ایجاد می کند که این دو روایت که وسائل الشیعه باب پانزدهم از ابواب الدین و القرض مطرح شده، را مورد بررسی قرار می دهیم.

#### الف: روایت محمد بن فضیل

در روایت اول که به نقل صاحب وسائل از کافی است، آمده است:

و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَاعِ رَجُلٌ اشْتَرَى دَيْنًا عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى صَاحِبِ الدَّيْنِ فَقَالَ لَهُ ادْفَعْ مَا لِفُلَانٍ عَلَيْكَ فَقَدْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ قَالَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ قِيمَةَ مَا دَفَعَ إِلَى صَاحِبِ الدَّيْنِ وَ بَرِيءٌ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَالُ مِنْ جَمِيعِ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ.»<sup>۱</sup>

شیخ طوسی نیز این روایت را نقل کرده اند.

محمد بن فضیل می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم که یک شخصی دینی را که بر عهده کسی بوده است، از طلب کار خریده است. به عنوان مثال زید از عمرو طلب داشته است و بکر طلب زید را خریده و بعد به بدهکار مراجعه کرده است که طلب خود را از او بگیرد. به او گفته است که طلبی که فلانی از تو دارد را به من بده. من آن را خریده ام. امام علیه السلام فرموده اند: به خریدار قیمتی چیزی که به صاحب دین داده است، پرداخت می شود و بدهکار از بقیه بری می شود؛ لذا اگر خریدار به مقدار کمتر خریده باشد، همان مقدار پرداخت شود کافی است. در نتیجه اگر بکر طلب زید را که صد هزار تومان بوده است، به هشتاد هزار تومان خریداری کند و به عمرو مراجعه کند، با پرداخت هشتاد هزار تومان توسط عمرو ذمه بدهکار بری می شود.

بنابراین طبق این روایت اگر بکر صد هزار تومان سهام به ازای هشتاد هزار تومان خریده باشد، بیست هزار تومان از جیب خریدار و مشتری خواهد رفت و دیگر ذمه شرکت بدهکار نخواهد بود و نتیجه این می شود که سهام خریدار هشتاد هزار تومان خواهد شد.

در مورد این روایت باید از جهت دلالتی و سند بررسی صورت گیرد.

از جهت سندی در مورد «مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ» مشکلی وجود ندارد؛ چون محمد بن یحیی از اجلاء و ثقه است. مقصود از مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ نیز محمد بن احمد بن یحیی العطار است که مشکلی وجود ندارد. اما دو نفر در این روایت وجود دارد که یکی از آنها محمد بن عیسی و دیگری محمد بن فضیل است. محمد بن عیسی با توجه با قرائن راوی و مروی عنه که مشهور فقهاء و رجالیون قائل هستند، محمد بن عیسی بن عبید یقطینی است که در کلمات رجالیون دارای توثیق و تضعیف است. مرحوم نجاشی او را مفصل توثیق کرده و علاوه توثیق خودشان به اصحاب هم نسبت داده است که او را ثقه می دانسته اند. در عبارت مرحوم نجاشی آمده است:

«محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی بن موسی مولی أسد بن خزیمه، أبو جعفر، جلیل فی (من) أصحابنا، ثقة، عین، کثیر الروایة،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص: ۳۴۸

حسن التصانيف، روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام مكاتبة و مشافهة. و ذكر أبو جعفر بن بابويه، عن ابن الوليد أنه قال: ما تفرد به محمد بن عيسى من كتب يونس و حديثه لا يعتمد عليه. و رأيت أصحابنا ينكرون هذا القول، و يقولون: من مثل أبي جعفر محمد بن عيسى، سكن بغداد.<sup>١</sup>

طبق این عبارت خود نجاشی محمد بن عیسی بن عبید را توثیق کرده و فرموده است: اصحاب و علمای آن زمان می گفتند که ابن ولید گفته است که متفردات محمد بن عیسی بن عبید از یونس حجت نیست، اما اصحاب گفته اند که این کلام صحیح نیست؛ اساسا کسی مانند ابوجعفر محمد بن عیسی پیدا نمی شود؛ یعنی همه آنها قائل بوده اند که از شخصیت های معروف و بزرگوار شیعه است.

ابن نوح نیز که استاد مرحوم نجاشی است، وقتی که استثناء ابن ولید نسبت به روایات محمد بن عیسی بن عبید از کتب محمد بن یحیی را نقل می کند، در پایان می گوید: «و ما أدري ما رابه في ذلك». من تعجب می کنم که چه چیزی ابن ولید را به شک انداخته است؛ چون عدالت و وثاقت او روشن است؛ یعنی شخصیت معروف و مشهوری داشته است و ثقه و جلیل القدر بوده است.

در مقابل این عبارات که توثیق محمد بن عیسی بن عبید است، تضعیفاتی نیز وارد شده است. یکی از تضعیفات از شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه وارد شده است که ایشان در فهرست فرموده است: «محمد بن عیسی بن عبید البیقطینی، ضعیف، استثناء ابو جعفر ابن بابویه من رجال نوادر الحکمة، و قال: لا أروي ما يختص بروايته، و قيل: إنه كان يذهب مذهب الغلاة!»<sup>٢</sup>

تضعیف دیگر برای محمد بن عیسی بن عبید در رجال شیخ طوسی و در اصحاب امام هادی علیه السلام آمده است. البته در اصحاب امام رضا و امام عسکری علیهما السلام هم مطرح است ولی شیخ طوسی در این دو جا تضعیف نکرده است. در ذیل اصحاب امام هادی علیه السلام فرموده است: محمد بن عیسی بن عبید البیقطینی، یونسی، ضعیف [علی قول القمیین].<sup>٣</sup> همچنین در من لم یرو عن واحد من الأئمة عليهم السلام فرموده است: «محمد بن عیسی البیقطینی ضعیف».<sup>٤</sup> در کتاب روایی هم شیخ طوسی ایشان را تضعیف کرده است.

بنابراین بین توثیق مرحوم نجاشی و اصحاب معاصر ایشان و تضعیف شیخ طوسی معارضه وجود دارد. اگر ما باشیم، بین این توثیق و تضعیف تعارض رخ داده و تساقط می کنند. اما نکته اساسی این است که منشأ تضعیف مرحوم شیخ کلام ابن ولید است؛ چون تعبیر ایشان به صورت «ضعیف، استثناء ابو جعفر ابن بابویه من رجال نوادر الحکمة، و قال: لا أروي ما يختص بروايته» است؛ یعنی چون ابن بابویه استثناء کرده است، شیخ طوسی حکم به ضعف کرده است. حداقل این مطلب دارای احتمال قوی است. شیخ طوسی در استبصار نیز فرموده است: «مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عَبِيدٍ عَنْ يُونُسَ وَ هُوَ ضَعِيفٌ وَ قَدْ اسْتَثْنَاهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنْ جُمْلَةِ الرِّجَالِ الَّذِينَ رَوَى عَنْهُمْ صَاحِبُ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ وَ قَالَ مَا يَخْتَصُّ بِرَوَايَتِهِ لَا أُرْوِيهِ وَ مِنْ هَذِهِ صُورَتُهُ فِي الضَّعْفِ لَا يُعْتَرَضُ بِحَدِيثِهِ»<sup>٥</sup> که به روشنی به دست می آید که منشأ تضعیف جناب شیخ طوسی، کلام مرحوم ابن ولید است که شیخ صدوق نیز تبعیت کرده است. البته ایشان به شیخ صدوق نسبت می دهد، اما ریشه کلام مرحوم صدوق نیز مربوط به ابن ولید است؛ چون مرحوم صدوق در توثیقات و تضعیفات تابع ابن ولید است.

بنابراین از قدمای ما عده ای زیاد محمد بن عیسی بن عبید را توثیق کرده اند که به تعدادی از آنها اشاره کردیم و افراد دیگری مانند کسی نیز وجود دارد. اما در قابل این توثیق تضعیف وجود دارد. اما منشأ و ریشه تضعیف کلام صدوق است که ریشه آن نیز کلام ابن ولید است که استثناء کرده است. حال با این فرض باید دلالت کلام ابن ولید بر مدعی مورد بررسی قرار گیرد. البته عده ای هم از کلام ابن ولید تضعیف فهمیده اند، اما کلام ابن ولید دلیل بر ضعف نیست بلکه دال بر این است که ابن ولید و شیخ صدوق روایات محمد بن

١. رجال النجاشي، ص: ٣٣٣

٢. فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول (للطوسي) (ط - الحديثة)، النص، ص: ٤٠٢

٣. رجال الطوسي، ص: ٣٩١

٤. رجال الطوسي، ص: ٤٤٨

٥. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج ٣، ص: ١٥٦

احمد بن یحیی را در نوادرالحکمه از عده ای استثناء کرده است و از جمله آنها مواردی است که محمد بن عیسی بن عبید متفرد به اسناد منقطع است. در ترجمه محمد بن احمد بن یحیی تعبیر این است که «ما تفرد به باسناد منقطع» را استثناء کرده است؛ لذا دارای دو قید است که یکی از آنها متفرد بودن و دیگری منقطع بودن سند است که این موارد را نقل نکرده است، اما این مطلب ربطی به ضعف ندارد؛ چون اگر ضعیف بود از تعبیر «ما رواه محمد بن عیسی بن عبید» استفاده شده و روایات او مطلقاً استثناء می شد، در حالی که عدم نقل به جهت دو قید تفرد و انقطاع سند دلیل بر ضعف نمی شود. در مورد روایات نقل شده از یونس نیز مطلقاً رد نکرده است بلکه متفردات او از یونس را نپذیرفته و اعتماد نکرده است که محتمل است که آن کتاب را از نظر محتوایی نپذیرفته و محمد بن عیسی راغالی می دانسته است و لذا عدم نقل به جهت غلو بوده است که این تعبیر و قیل: «إنه کان یذهب مذهب الغلاة» نیز از سوی شیخ طوسی ذکر شده است؛ لذا ابن ولید و مرحوم صدوق که به بحث غلو حساس بوده اند، او را استثناء کرده اند. اما در زمان شیخ طوسی دچار اشتباه شده و تصور کرده اند که ابن ولید ضعیف می دانسته اند.

بنابراین در دو مطلب ذکر شده در مورد محمد بن عیسی بن عبید دلالتی بر تضعیف او وجود ندارد و با توجه به باطل بودن مبنای کلام شیخ طوسی، تضعیف او نیز ارزشی نخواهد داشت. در نتیجه توثیق محمد بن عیسی بن عبید بلامعارض باقی خواهد بود که ثقة عین جلیل القدر.

تاکنون بحث سندی در مورد محمد بن عیسی بن عبید مورد بررسی قرار گرفته و در مورد محمد بن فضیل در جلسه آتی بحث خواهد شد.